روز افشای حقوق بشر آمریکایی

دوازدهم تیرماه سالروز حمله ددمنشانه ناوگان آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس و شهادت ۲۹۸ سرنشین آن در سال ۱۳۶۷ است که در تقویم ایران به‌عنوان «روز افشای حقوق بشر آمریکایی» نامیده شده است. در این حادثه دو موشک از ناو آمریکایی به هواپیمای مسافربری ایران شلیک شد و همه مسافران و خدمه هواپیما به‌شهادت رسیدند که در میان آن‌ها ۶۶ کودک، ۵۳ زن و ۵۶ تبعه خارجی نیز بودند. این واقعه یکی از هزاران جنایت دولتمردان آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است.

اوقات شرعی به افق مشهد

اذان ظهر	غروب خورشید
۱۱/۳۶	۱۸/۵۳
اذان مغرب	نیمه شب شرعی
۱۹/۱۴	۲۲/۴۳
اذان صبح فردا	طلوع فردا
۲/۳۲	۴/۱۹

اوقات شرعی به افق تهران

اذان ظهر	غروب خورشید
۱۲/۰۹	۱۹/۲۴
اذان مغرب	نیمه شب شرعی
۱۹/۴۵	۲۳/۱۶
اذان صبح فردا	طلوع فردا
۳/۰۹	۴/۵۴

پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۴۰۴ ■ ۷ محرم ۱۴۴۷ ■ ۳ جولای ۲۰۲۵ ■ سال سی و هشتم ■ شماره ۱۰۶۸۵

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی قدس وابسته به آستان قدس رضوی
مدیرعامل و مدیر مسئول: علی یعقوبی
سردبیر: سید محسن اسدی

● آدرس دفتر مرکزی مشهد: بولوار سجاد، نبش سجاد ۱
● تلفن: ۱۴- ۳۷۶۸۵۰۱۱ (۰۵۱)
● صندوق پستی: ۵۷۷ - ۹۱۷۳۵
● دفترتهران: بولوارکشاورز، بین کارگر و جمالزاده، شماره ۳۳۶
● تلفن: ۶۶۹۳۷۵۷۵ (۰۲۱)
● نمابر: (داخلی۲۲۶) ۶۶۴۳۰۱۲۲ (۰۲۱)
● پیامک: ۳۰۰۰۴۵۶۷
● ارتباطات مردمی: ۳۷۶۱۰۰۸۶ (۰۵۱)
● امور مشترکین: ۵-۳۷۶۱۸۰۴۴ (۰۵۱)
● روابط عمومی: ۳۷۶۶۲۵۸۷ (۰۵۱)
● نمابر سردبیر: ۳۷۶۱۰۰۸۷ - ۳۷۶۸۴۰۰۴ (۰۵۱)
● سازمان آگهی‌ها: ۳۷۶۲۸۲۰۵ - ۳۷۰۸۸ (۰۵۱)
فاکس: ۳۷۶۱۰۰۸۵ (۰۵۱)
● سفارشات چاپی: ۳۷۶۷۶۵۹۶ (۰۵۱)
● چاپ مشهد: مجتمع چاپ و نشر قدس
● چاپ همزمان تهران: چاپخانه جام‌جم

«علم شمشیری» هر محرم به قشم برمی‌گردد

مسافر دریای اشک

حسن احمدی‌فرد | ششم محرم در مسجد علی بن ابی‌طالب(ع) قشم روز علم‌بندان است. مردها جمع می‌شوند، علم بلند فلزی را از پوش سبزش بیرون می‌آورند، می‌بوسند و با انبوهی از پارچه‌های سبز تزئین می‌کنند. شامگاه ششم محرم، در مسجد علی بن ابی‌طالب(ع) قشم «علم شمشیری» آماده شده تا روز هفتم، روی دست‌ها به سفر برود.

■ راه بیابان در پیش

علم شمشیری با آن هیئت شمشیرمانندش، با آن تیغه فلزی مشبک و ادعیه‌ای که بر آن حک شده و با آن عدد درشت ۱۱۰ که نماد ابجدی نام متبرک «علی» است، هفتم محرم، ساعت ۸ صبح از مسجد علی بن ابی‌طالب(ع) بیرون می‌آید؛ جایی که قشمی‌ها به آن «منبر بالا» می‌گویند. علم، بالای دسته چوبی، پیشاپیش جمعیت به راه می‌افتد. جمعیت، نوحه‌خوان و سینه‌زنان از کوچه‌پسکوچه‌ها می‌گذرد و در برابر آن، جوان‌ها «گُور» می‌زنند. این گور، ساز ساده جنوبی‌هاست. جنوبی‌ها، صدف‌های حلزونی‌شکل درشت را از دریا می‌گیرند و با آن، ساز گور را می‌سازند که ساز اعلان و اعلام است. در پیشاپیش هیئت‌ها، صدای گور بلند است تا اهالی بدانند دسته عزا در حال نزدیک شدن است. عزادارهای حیدرآبادی، همراه با علم شمشیری از خیابان‌های شهر می‌گذرند و راه بیابان را درپیش می‌گیرند. «بیمارستان پیامبر اعظم(ص)» آخرین ساختمان شهر است. دسته عزا دقایقی کنار بیمارستان می‌ماند و عزادارها برای شفای بیماران دعا می‌کنند و پس از آن، قدم در بیابان قشم می‌گذارند.

راه، کویری است؛ خشک و بی‌آب و علف، با تک‌تک درخت‌های «کهور». مسیر دسته عزا از کنار «چاه علی‌کَتّه» می‌گذرد. سابق که چاه، بوده و آبی داشته، عزادارها کنار آن، گلویی تر می‌کرده‌اند و آبی به سر و صورت می‌پاشانده‌اند. حالا هرچه هست، بیابان «ریغ‌گدار» است و رمل‌های داغش. راه از کنار «چشمه آب شور» می‌گذرد و سبزی مختصر آن. می‌رود و می‌رود تا اندک‌اندک، خانه‌های روستای حمیری دیده می‌شوند و جمعیت مشتاقی که در روستای «حمیری» منتظر رسیدن علم هستند.

عزادارها که بیشتر از ۱۰ کیلومتر راه را پیاده آمده‌اند، حالا در سایه درخت کهوری کهنسال می‌مانند که مثل نقطه سبزی در دل خاکی بیابان جا خوش کرده است می‌مانند و نفسی تازه می‌کنند. علم، تکیه داده می‌شود به درخت. جوان‌ها گور می‌زنند و نوحه‌خوان‌ها نوحه می‌خوانند. از اینجا تا حمیری ۱/۵ کیلومتر دیگر راه است.

■ چشم‌به‌راه علم

طولی نمی‌کشد که شماری از حمیری‌ها که به استقبال علم آمده‌اند، به علم می‌رسند. علم با اشک و آه به حمیری می‌رسد. حمیری‌ها همه سال، منتظر این روز هستند تا علم شمشیری به میهمانی‌شان بیاید.

علم برای آن‌ها نشانه‌ای است از شاه نجف. هر کدام از آن‌ها حاجتی دارند و نذری؛ یا کودکی دارند که امسال به دنیا آمده و بناست تبرک پیدا کند با علم؛ یا بیماری دارند که چشم به‌راه است تا علم برسد و دسته عزادارها برای شفا یافتنش دعا کنند.

علم شمشیری برای ساعتی میهمان خانه حمیری‌هاست. آن‌ها یا پارچه‌ای بر علم می‌بندند یا پارچه‌ای از آن باز می‌کنند و تبرکی، نگه می‌دارند برای خودشان. رسم دیگری هم هست. رسم است که با ظرفی، آبی بریزند روی تیغه علم و در ظرفی دیگر، آن آب را از زیر تیغه علم جمع کنند.

حمیری‌ها باور دارند به تبرک نام نامی حضرت علی بن ابی‌طالب(ع) است که «آبِ سَر شَدّه» می‌تواند شفابخش باشد.

در حمیری افتخاری است که علم به خانه کسی بیاید. هر کس که بناست دقایقی میزبان علم باشد، دوست و آشناها را به خانه خودش می‌خواند تا در این ضیافت اشک و آه، همراهی کنند. اهالی، هر کدامشان خاطره‌های فراوانی دارند از این اشک و آه‌ها... .علم به مسجد «الغدیر» می‌رسد؛ به مسجد حمیری. مردم حمیری همراه با دسته عزا در مسجد جمع می‌شوند. ظهر شده و وقت نماز است.

نماز را که بخوانند و نوحه‌ای بشنوند و سینه‌ای بزنند، سفره‌ها پهن می‌شود و عزادارها می‌نشینند سر سفره سیدالشهدا(ع). در حمیری رسم است که در روزهای عزا، غذایی خاص بپزند؛ غذایی شله‌مانند با گوشت و برنج و نخود. عزادارها که پذیرایی بشوند، وقت برگشتن علم شمشیری است.

■ تا شام غریبان

علم از همان بیابانی که به سفر رفته، برمی‌گردد و عصر به قشم می‌رسد. حالا وقت آن است که علم‌های دیگر قشم به استقبال علم شمشیری بیایند. سه نوع علم دیگر به استقبال می‌آیند؛ دو علم با نشان دست که نماد امام حسن(ع) و امام حسین(ع) هستند به همراه علمی نیزه‌مانند، نماد حضرت عباس(ع) علمدار دشت کربلا.

علم‌ها به استقبال می‌آیند و در خلوتگاهی «سه‌راه آب‌شیرین کن» می‌رسند به علم شمشیری. حالا وقت آن است تا در حضور علم‌ها، عزاداری اهالی قشم به اوج خودش برسد. مردها دور علم‌ها حلقه می‌زنند و شروع می‌کنند به سینه‌زنی آشنای جنوبی‌ها. برای ساعتی، سه‌راه آب‌شیرین کن می‌شود صحرای کربلا.

پس از آن، علم‌ها هر کدام برمی‌گردند به هیئت و حسینیه خودشان؛ علم شمشیری هم لابه‌لای جمعیت عزادار، کُند، راه می‌پیماید به سوی مسجد علی بن ابی‌طالب(ع).

زن‌های قشمی رسم دارند نقل و شکلات بپاشند روی علم. هر کس حاجتی داشته یا دارد، نقل و شکلات می‌پاشد روی علم و روی سر و صورت عزادارها.

خورشید روز هفتم محرم که غروب کند، علم شمشیری دوباره رسیده به خانه‌اش. علم تا شام غریبان در مسجد یا درپیشاپیش دسته‌های عزادار می‌ماند و پس از آن است که دوباره قرار می‌گیرد در پوش سبزرنگش.

اهالی قشم باور دارند تا همین سده‌های اخیر، شام غریبان عزای حسینی که پشت سر می‌شده، علم از چشم‌ها ناپدید می‌شده و از راه دریا برمی‌گشته به بارگاه شاه نج (ع). برمی‌گشته به همان‌جایی که از آن آمده و می‌مانده تا محرمی دیگر. قصه‌ای هم هست. ماهیگیر پیری با پسرش، شبی در دریا تور پهن کرده بودند تا سحرگاه، دست پر به خانه برگردند. نیمه‌های شب، پسر نوری را می‌بیند که از روی دریا، عازم خشکی است. نور را به پدرش نشان می‌دهد. پدر می‌پرسد امروز چه روزی است؟ پسر می‌گوید: اولین روز محرم است. پدر می‌گوید: پس برای همین است که علم شمشیری دارد برمی‌گردد به قشم.

علم شمشیری خودِ تاریخ قشم است

تحفه شاه نجف برای حیدرآبادی‌ها

رضا پیراسته | علم شمشیری خودِ تاریخ قشم است؛ برای همین هم عجین شده با دریا و دریانوردی. از پشت همین علم می‌شود تاریخ جزیره را دید که نگین درشتی است در آب‌های خلیج‌فارس. در همه هزاره‌های پیشین، خلیج‌فارس و جزیره‌هایش شاهراهی بوده‌اند برای رفت‌وآمدهای دریایی. در هزاره اخیر علاوه بر همه آن سفرهای دور و دراز دریایی، سفر مشتاقان بیت‌الله الحرام از سرزمین‌های آن طرف آب هم به آن اضافه شده است. کشتی‌هایی که مسافران را از دوردست‌ها به شبه‌جزیره حجاز می‌رسانده‌اند، دو دسته بوده‌اند. دسته‌ای مسلمانان آفریقا را از «زنگبار» از راه دریای سرخ به «بندر جده» می‌رسانده‌اند و شمار دیگرشان هم مسافران فراوان شبه‌قاره را از راه خلیج‌فارس، با گذر از کنار بحرین به بندرهای «قَطیف» و «جُبَیل» می‌آورده‌اند و برمی‌گردانده‌اند. در یکی از همین سفرها، شماری از حاجیان «حیدرآباد» هند (که بعدها جزئی از کشور پاکستان شد) موقع برگشتن از سفر حج، وقتی کشتی‌شان در قشم پهلوگرفته بوده تا آب و غذایی بار بزنند، از این جزیره خوش‌آب و هوا خوششان می‌آید و ترجیح می‌دهند همان‌جا از کشتی پیاده شوند و بمانند در این «هندوستان ایران». تاریخ جمعیت «حیدرآبادی»های قشم از این موعد نامعلوم که احتمالاً ۹۰۰ سال پیش باشد، آغاز می‌شود. حیدرآبادی‌ها به همراه «مینابی‌ها» جمعیت شیعیان قشم را می‌سازند. آن‌ها علم شمشیری را که از بارگاه «شاه نجف(ع)» به دستشان رسیده بوده و قرار بوده به حیدرآباد ببرند، همین‌جا در قشم، پیش خودشان نگه داشتند. حیدرآبادی‌ها در دو سوی این جزیره خانه و زندگی ساخته‌اند؛ در خودِ شهر قشم در سمت شرقی جزیره و در غرب آن در «باسعیدو». بخشی از آن‌ها هم کشت‌وکاری فراهم کرده‌اند در جایی که حالا روستای «حَمیری» است. «آیین علم شمشیری» آیین حیدرآبادی‌های قشم است که در آن، همه قشمی‌ها حضور دارند.

یادداشت

دنیای دریا، دنیای قصه‌ها

«اصغر کریمی» عمرش را صرف دانش «مردم‌شناسی» کرد. او متولد ۱۳۱۹ در زنجان و دانش‌آموخته دانشگاه تهران و دانشگاه تحقیقاتی اکس‌مارسی فرانسه بود و هنگامی که در شهریور ۱۴۰۰ درگذشت، ده‌ها کتاب و مقاله از خود به‌جا گذاشته بود. او همچنین برای سال‌ها یکی از نویسندگان «دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» بود. یادداشتی که در ادامه می‌خوانید بخشی از مدخل «دریا» در این دایره‌المعارف است که به قلم استاد اصغر کریمی نوشته شده است.

خلیج‌فارس با داشتن انواع ماهی‌ها و جانوران دریایی، تأثیرات مستقل و مهمی بر اقتصاد، مشاغل و نوع تغذیه ساحل‌نشینان جنوب گذاشته است. این دریا بر رفتارها، اندیشه‌ها، باورها و بیماری‌ها و در کل زندگی این مردم نیز اثر مستقیمی دارد. دریانوردان سواحل خلیج‌فارس، داستان‌هایی درباره موجودات وهمی مثل «مادردریا» و «پدردریا» و جز این‌ها برای هم نقل می‌کنند که دیده‌اند یا از دست آن‌ها گریخته‌اند یا برای بچه مادردریا گهواره درست کرده و برایش برده‌اند و در عوض، مادردریا به آنان لطف کرده و صدف‌های دارای مروارید به ایشان داده است. بوشهری‌ها می‌گویند: اگر وقت شب بخواهی به کنار دریا بروی، باید هفت صلوات بفرستی و بعد بسم‌الله... بگویی تا از ما بهتران به سراغت نیایند.

اهالی بندر لنگه باورهایی به موجودات وهمی دریایی چون مادردریا، بچه بنینگی (بچه گهوارگی) و بابادریا دارند و برای هریک داستانی نقل می‌کنند. مادردریا زنی است که همیشه کودک شیرخواره‌ای در آغوش دارد. گاهی این زن به غواصان شجاعی که با دیدن زن فرار و یا سکته نکرده‌اند، نزدیک می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد برای بچه‌اش گهواره‌ای تهیه کنند و به عمق دریا بیاورند. اگر غواص فراموش نکند و چنین گهواره‌ای را برای او ببرد، مادردریا چند مروارید درشت به غواص می‌دهد.

بر اساس نقل دریانوردان، گاهی صیادان وقتی تور برای صید ماهی به دریا افکنده‌اند، گهواره‌ای با کودکی درون آن درون تور افتاده است؛ دریانوردان فوراً گهواره و کودک را به دریا برمی‌گردانند که اگر چنین نکنند، همه سرنشینان کشتی مریض یا دیوانه خواهند شد.

به باور دریانوردان، موجودی در خلیج‌فارس زندگی می‌کند که بدنش از پشم سیاه و صدف‌های بی‌شمار پوشیده شده است و پستان‌های متعددی دارد و او را بابادریا می‌نامند. او هنگام غروب و شب‌ها از آب خارج می‌شود و کسی را که در ساحل است، می‌گیرد و به دریا می‌برد. گاهی نیز از بدنه کشتی‌ها بالا می‌آید و ملوانان را می‌گیرد و به دریا می‌برد. دریانوردان و اهالی قشم باور دارند جانوری به نام «ام‌المداس» از دریا بیرون می‌آید و کسانی را که تنها در ساحل نشسته‌اند، می‌ترساند.

اهالی قشم همچنین باور دارند خضر زنده و جاودان بوده و محافظ دریاها و پشتیبان صیادان، ماهیگیران و دریانوردان است. در بیشتر نقاط ساحلی جنوب ایران، برایش مقبره یا قدمگاه ساخته‌اند، همه یک‌شکل و یک‌طرح. مشهورترین قدمگاه خضر در قشم، در دهکده پشت کوه است. وقتی دریا بدون ماهی می‌شود و صیدی صورت نمی‌گیرد، ماهیگیران چندین شبانه‌روز کنار قدمگاه جمع می‌شوند و شیرینی می‌دهند و نذر و نیاز و قربانی می‌کنند تا اینکه دریا پر از ماهی شود.

در یکی از روایت‌های جنوب ایران آمده است ماهیگیری در تور خود به جای ماهی، جانوری به شکل انسانِ پشمالو و بی‌آزار را صید می‌کند، آن را به خانه می‌آورد و به کار نگهداری از گوسفندانش می‌گیرد و چون مرتباً فقط کلمه هول را تکرار می‌کرده، او را هول می‌نامد. هول شبی ۱۰۰ دزد سواره را شکست می‌دهد و نیمی از آن‌ها را می‌کشد و نیم دیگر را فراری می‌دهد و صاحب پوشاک، اسب و زین‌وبرگ اسبان آن‌ها می‌شود. مرد طمعکاری به امید دستیابی به این غنایم، دختر خود را به عقد هول درمی‌آورد. این دختر دارای چهار پسر می‌شود که بازماندگان آن‌ها به بن‌هول معروف‌اند. افراد قبیله او همه ماهیگیر، ملاح و راهزن دریایی شدند و همیشه در دریا به سر می‌بردند.

به باور اهالی قشم، آب دریا در آغاز شیرین بود. پدر و پسری تشنه، لب دریا رسیدند. پدر با جامی که همراه داشت، پیش از فرزند آب نوشید. وقتی پسر جام آب را بر لب گذاشت، آب شور شده بود. آب شور پسر را هلاک کرد و از آن زمان آدمی دریافت که هنگام تشنگی، اول باید کوچک‌ترها آب بنوشند.

در روستاهای کنگان هنگام خشکسالی برای طلب باران، هنگام سحرگاهان شخصی با یک بطری خالی به سوی دریا می‌دود و آن را از آب دریا پر می‌کند و با دویدن، آن را به رودخانه‌ای می‌رساند و در نیم متری کف رودخانه چال می‌کند. مردم باور دارند دریاها به ابرها دستور می‌دهند آب دزدیده‌شده را به دریا برگردانند؛ ابرها آن‌قدر می‌بارند که رودخانه پر می‌شود و طغیان می‌کند و بطری را به دریا می‌رساند.